

نگاهی به آرای جهان‌شناختی و انسان‌شناختی فیثاغوریان

مرتضی قرایی گرکانی*

چکیده

فیثاغوریان را می‌توان در دسته‌ی فیلسوفان جان‌شناس (در مقابل فیلسوفان جهان‌شناس) قرار داد. بخشی از تعالیم آن‌ها، تعالیم باطنی است و این امر شاید توجیه‌کننده‌ی اطلاع اندک ما از آرای آن‌ها باشد. رأی فیثاغورس، بنیان‌گذار این مکتب، در باب «اصل اشیا» او را به فیلسوفان الثائی نزدیک می‌سازد. طبق نظر وی اصل اشیا عدد است. از این سخن تفاسیر متعدد و بر آن نقدهای گوناگون شده است. فیثاغوریان برای انسان سخن‌هایی قایل شده‌اند که برخی آن سخن‌شناسی را خاستگاه نظریه‌ی سه جزئی نفس افلاطون می‌دانند؛ هرچند باید به تفاوت این دو تظن داشت و نتایجی را که فیثاغوریان از آن رأی خود در باب غایت حیات انسان و نقش فلسفه در رسیدن به آن غایت مد نظر داشتند، از نظر دور نداشت.

کلیدواژه‌ها

فیثاغوریان _ اصل اشیا _ عدد _ سخن‌شناسی انسان _ نظریه‌ی سه جزئی

نفس

* عضو هیأت علمی دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی



۱- فیلسوف جهان‌شناس و جان‌شناس

فیلسوفان را از جهت نوع مسایل و موضوعات تفکر و تحقیق می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:

نخست متفکران جهان‌شناس، مردان اندیشه‌ای که در باب کیهان و جهان، چگونگی وجود موجودات و پیوند و ارتباط موجودات، تأمل و پژوهش کرده‌اند؛ این فلاسفه را باید فیلسوفان آفاقی نامید؛ چرا که مهم‌ترین دغدغه‌های آنان شناخت ساخت‌های درونی انسان و خودشان نبوده؛ بلکه در باره‌ی جهان و کیهان بررسی و تحقیق کرده‌اند؛ یعنی اگر انسان- نه خود- را و حتی اگر خویشتن را نیز مورد مطالعه قرار داده، به عنوان موجودی از موجودات و یا فردی از نوع انسان به انسان و خود نگریسته‌اند. این گروه همواره با مباحث انتزاعی سروکار دارند؛ مباحثی از قبیل جوهر و عرض، علت و معلول، حادث و قدیم، ثابت و متغیر، مکانمند و زمانمند و بالقوه و بالفعل. همان گونه که گذشت انسان را نیز ماهیت نوعیه‌ای می‌دانند دارای اصناف و افراد؛ مانند یک گونه‌ی جانوری یا گیاهی.

این گروه از متفکران با توجه به اختلافاتی که دارند، در معرفت‌شناسی تنها تجربه‌ی حسی را و گاهی علاوه بر تجربه‌ی حسی عقل استدلال‌گر و جزئی را نیز منبع معرفت و شناخت می‌دانند. عقل استدلال‌گر و ابزاری، داده‌های تجربی را در قالب مقدمات استدلال، آرایش داده و بر اساس قواعد استدلال، نتایجی را از آن‌ها اخذ می‌کند اولاً باید عینیت یافته؛ یعنی بالقوه مورد قبول همگان واقع شود؛ ثانیاً به انسان توانایی پیش‌بینی آینده را بدهد؛ ثالثاً انسان را در مهار و ضبط و ربط رخدادهای عالم توانا سازد. چنان‌که ملاحظه می‌شود، عقل استدلال‌گر ارزش عملی و ابزاری دارد.^۱ افزون بر این فیلسوف جهان‌شناس در مقام آموزش و انتقال یافته‌هایش به دیگران، از شیوه‌های متعارف آموزش بهره می‌برد؛ دارای تعلیمات همگانی و اکزوتریک (بیرونی/ظاهری) است؛ مجالس درس و بحث، سخنرانی، مناظره و گفت‌وگو دارد؛ یافته‌های دیگران را می‌خواند و یافته‌های خود را برای دیگران به رشته‌ی تحریر در می‌آورد.

گروه دوم را باید متفکران جان‌شناس نامید. همه‌ی دغدغه‌ی این گروه مسایل و مباحث انضمامی است؛ مباحثی از قبیل آزادی اراده و اختیار، عشق و





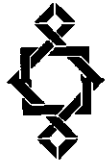
نفرت، امید و بیم، اندوه و شادی، ایمان و بی‌ایمانی، جاودانگی، دلهره و
دغدغی فیلسوف و متفکر جان‌شناس شناخت خود است؛ خودشناسی مهم‌ترین
مسأله‌ی او است. عارفان، معلمان اخلاق، فلاسفه‌ی اشراقی و در زمان ما
اگزستانسیالیست‌ها را باید متفکران جان‌شناس دانست. مهم‌ترین توصیه‌های
فیلسوف جان‌شناس عبارت است از: خودت باش؛ خودت را باش؛ خودت را
بشناس؛ و خودت را بساز؛^۲ از این رو خودشناسی محور و کانون مباحث این
دسته از متفکران است. اگر به مباحث دیگر، از قبیل مباحث جهان‌شناسی بپردازد،
فقط تا آن جا و تا آن اندازه می‌پردازد که به روشن و شفاف کردن این مباحث
کمک کند؛ آن هم تا اندازه‌ی ضرورت. فیلسوف جان‌شناس علاوه بر عقل ابزاری،
بر عقل کلی و عقل شهودی - همان که افلاطون چشم جان می‌نامید و ارسطو عقل
فعال یا عقل دهم - تکیه و تأکید دارد؛ یعنی علاوه بر تجربه‌ی حسی و عقل
استدلال‌گر، عقل غیر ابزاری را نیز منبع اشراق و دریافت حقایق می‌داند. او معتقد
است به کمک عقل شهودی - که جایگاه نظری دارد - انسان می‌تواند به همه‌ی
حقایق عالم شود.

افزون بر این، فیلسوف جان‌شناس دارای دو گونه تعلیمات است: تعلیمات
اگزوتریک (بیرونی/ظاهری) همگانی و عام که به روش‌های متعارف یافته‌های
خویش را به دیگران آموزش و انتقال می‌دهد؛ و تعلیمات ازوتریک (باطنی/درونی)
خاص و رمزی که شاگرد خاص و اهل باطن و صاحب سر می‌طلبد و به
شیوه‌های متعارف قابل انتقال و آموزش نیست. البته روشن است که تعلیمات
اصیل فیلسوف جان‌شناس همین تعلیمات ازوتریک او است؛ از این رو چنین
متفکری به دو دلیل از آموزش‌های متعارف امتناع می‌ورزد:

(الف) متعلم ظرفیت و گنجایی لازم را جهت فراگیری یافته‌های وی ندارد.
چنین ظرفیتی باید در یک فرآیند خودسازی و استکمال و تعالی وجودی به
دست آید که همگان از آن برخوردار نیستند.

(ب) یافته‌های او تبیین‌ناپذیر و وصف‌ناپذیرند؛ قابل توصیف و شرح و
تبیین نیستند؛ واقعیت‌هایی رسیدنی و چشیدنی‌اند:

پرسید یکی که عاشقی چیست گفتم که چو ما شوی بدانی^۲
مباحث فیلسوف جان‌شناس، همه، اموری شخصی و انفسی است.



۲- زندگی فیثاغورس

فیثاغورس، شخصیت عملی- فرهنگی جهان باستان، شخصیتی افسانه‌ای مانند ولی واقعی است که واقعیت تاریخی وی به گونه‌ای درخ آمیز ناشناخته مانده است. اسناد و مدارک پراکنده در تاریخ، همه، گواه است که چنین انسانی در تاریخ می‌زیسته؛ ولی خود و پیروانش از سر عمد نشانی از خود بر جای ننهاده‌اند؛ گرچه تأثیر آن‌ها در معاصران و آیندگان چنان ژرف و گسترده بوده که رنگ ابدیت به آنان بخشیده است.^۴

او، پسر منسارخوس، در جزیره‌ی ساموس از توابع ایونیا به دنیا آمد. آپولودوروس دوران چهل سالگی وی را ۵۲۱ ق.م. می‌داند؛ در نتیجه فیثاغورس در حدود ۵۷۱ ق.م. به دنیا آمده است؛^۵ اما بر اساس روایت دیگری می‌بایست در سال ۵۸۰ ق.م. زاده شده باشد.^۶ به دلیل عدم تحمل خودکامی پولیکراتس فرمانروای ساموس، آن‌جا را ترک کرده و جهانگردی پیشه کرد و سرانجام در کروتون، شهری در ایتالیا، رحل اقامت افکند. گزارش کرده‌اند که به مصر، ایران، هندوستان و فینیقیه سفر کرده است؛^۷ سفر به مصر دور نیست؛ اما سفر وی به فینیقیه، ایران و هندوستان افسانه‌هایی به نظر می‌رسد که بر این پایه ساخته و پرداخته شده که در آن زمان، بزرگان بایستی جهان‌گردی می‌کردند تا پخته و آزموده شوند.^۸

کسنوفانس (هم عصر وی)، هراکلیتوس (نسل پس از وی)، افلاطون (به رغم دل‌بستگی‌اش به فیثاغورس تنها یک بار)، ارسطو (دو جا) و هرودت مورخ از او نام برده‌اند. در سده‌های بعد چند نفر درباره‌ی زندگی و آرا و نظرات وی نوشته‌اند که مهم‌ترین آن‌ها پورفوروس یا مبلخوس و دیورنس (گنس) لائرتیوس هستند.^۹

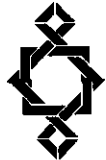
۳- انجمن دینی

فیثاغورس در کروتون مدرسه‌ای علمی و انجمنی دینی پایه نهاد که به نام وی مشهور شد. او و شاگردانش، حدود سی‌صد نفر، سخت محترم بودند و کارهای سیاسی شهر را در قالب آریستوکراسی حقیقی اداره می‌کردند. بر خلاف





نظر مورخان - که انجمن دینی فیثاغوریان را دارای جنبه‌ی سیاسی و یک سازمان سیاسی دانسته‌اند - بنا بر گزارش مورخان باستان، انجمن فیثاغورس پیش از هر چیز و بیش از همه، فرقه‌ای دینی و نحله‌ای مذهبی بوده‌است که به علت شرایط و اوضاع و احوال زندگی اجتماعی و سیاسی یونان در قرن ششم ق.م. با فعالیت‌های سیاسی پیوند داشته‌است. با این همه آلوده شدن به فعالیت‌های سیاسی، رنگ اساسی آن فرقه را - که در واقع یک انجمن برادری بوده‌است - از میان نمی‌برد.^{۱۰} پس از چندی این انجمن، هواداران فراوان یافت؛ مریدان پس از گذراندن آزمایش‌های سخت و ویژه‌ای به انجمن پذیرفته می‌شدند. پذیرفتگان دو گروه بودند؛ گروه انسان‌های متعارف و کسانی که شایستگی فهم حقایق ژرف‌تر را داشتند که به مدت پنج سال به فراگرفتن شاخه‌های بالاتر و برتر دانش‌ها می‌پرداختند. آنچه در انجمن آموخته می‌شد، چون رازی پنهان می‌ماند و بدین سبب نوشته و اثری از خود فیثاغورس و شاگردان دست اول وی بر جا نماند. اصل مهم دیگر که - بنا به آنچه نویسندگان عقاید فیثاغوریان نوشته‌اند - رعایت آن بر مریدان فرض و واجب بوده‌است، پرهیز و ریاضت، یعنی خودداری از خوردن و آشامیدن برخی چیزها یا تماس با آن‌ها و انجام پاره‌ای کارها، است.^{۱۱} بر این اساس ویژگی مختص او - که به نظر می‌آید نه پیش از او کسی دارای این ویژگی بوده و نه پس از او و یا اندک افرادی دارای این ویژگی بوده‌اند - عبارت است از این که او دارای مکتبی است با چهار ویژگی فلسفی، اخلاقی، عرفانی و دینی. او از یک سوفیلسوف و مرد دانش و حکمت است، از سوی دیگر عالم و معلم اخلاق که به مریدان تزکیه و پاک‌کردن تن و روان را می‌آموزد؛ افزون بر این عارف است و از همه مهم‌تر دارای شأن پیامبری؛ البته نه به این معنا که مدعی دریافت وحی بوده؛ بلکه به معنای برقرارکننده‌ی حلقه‌ی دینی؛^{۱۲} وانگهی او را باید مرد دانش و یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان جهان کهن به شمار آورد. در عین حال وی رهبر یک جنبش فلسفی و علمی و پدیدآورنده‌ی نظریات و قواعد ریاضی، هندسی، موسیقی و پزشکی نیز بوده‌است. او نخستین مردی بود که خود را فیلسوفسوف نامید؛ یعنی به جای سوفوس که به معنای مرد خردمند است، فیلسوفسوف را به کاربرد که به معنای دوست‌دار دانایی است. مردم زمان این عنوان را نشانه‌ی فروتنی وی دانستند؛ اما هگل می‌گوید فیلسوفسوف یعنی مردی



که پیوند او با حکمت این است که آن را مقصود خود قرار می‌دهد و این رابطه عبارت است از تفکر.

فیثاغورس خود را مردی نامید که در واقع در جست‌وجوی دانایی است و این را چون پیشه‌ای در زندگی برگزید.^{۱۳} در واقع او می‌خواست بگوید هدف این نیست که ما یک رشته آرای نظری و عقلی را فرا بگیریم؛ بلکه باید عاشق حکمت باشیم؛ باید طلب و اشتیاق درونی به حکمت داشته باشیم. حکیم بودن مهم نیست؛ شیفته‌ی حقیقت بودن و حقیقت‌طلب بودن مهم است. برخوردار بودن و عالم شدن به آرا و نظریه‌ها غیر از کنج‌کاوی و عطش درونی برای رسیدن حقیقت است؛ به بیان دیگر، بسیار فرق است بین «عالم» و «روحیه‌ی علمی»؛ فراوانند کسانی که عالمند؛ اما روحیه‌ی علمی ندارند و بالعکس؛ اما اندک هستند آن‌ها که هم عالمند و هم از روحیه‌ی علمی برخوردارند. یکی از ویژگی‌های روحی و روانی که باید در فرد باشد تا روحیه‌ی علمی داشته باشد، قوت و توانایی نقادی است. ویژگی دیگر تحمل و پذیرش انتقادات.^{۱۴}

۴- عدد اصل اشیا

آنچه فیثاغورس را به فیلسوفان ملطی ربط می‌دهد، این است که او هم از «اصل اشیا» سخن گفته است. او اصل همه‌ی اشیا را «عدد» می‌دانسته است. پیش از گزارش اقوال و آرای که در باب بیان مراد و منظور فیثاغورس از این که عدد اصل همه‌ی چیزها است، اگر بخواهیم از زبان فیلسوفان مسلمان به بررسی در این باب پردازیم، به نظر می‌آید نظر فیثاغورس صحیح نباشد؛ چرا که در میان فیلسوفان مسلمان در باره‌ی عدد دو نظر و رأی وجود دارد که بر اساس هیچ‌یک نمی‌توان گفت عدد اصل همه‌ی اشیا است.

۵- دیدگاه فیلسوفان مسلمان

(الف) برخی از فیلسوفان مسلمان عدد را از مقوله‌ی کم منفصل می‌دانند و کم منفصل - که از اعراض نه گانه در مقابل جوهر است - مفهومی ماهوی است. بنابراین به دو دلیل نمی‌توان عدد را اصل اشیا دانست:





نخست این که حتی اگر جهان ساخته شده از اعراض باشد و جوهری نیز در جهان وجود نداشته باشد، نمی‌توان اعراض هشت‌گانه‌ی دیگر را به عدد- که در عرض آن اعراض هشت‌گانه‌ی دیگر است- ارجاع داد.

دوم این که جهان فقط مجموعه‌ی اعراض نیست؛ در جهان جواهری نیز وجود دارد. روشن است عدد- که یک عرض و صفتی از صفات جوهر است- نمی‌تواند جواهر جهان را ساخته باشد. عدد به عنوان عرض و کم منفصل تابع جوهر است.

(ب) نظریه‌ی دیگر در میان فیلسوفان مسلمان در باره‌ی عدد آن است که عدد از مفاهیم ثانیه‌ی فلسفی است. براساس این نظر عدد در عالم واقع تنها منشأ انتزاع دارد. آشکار است که اگر عدد را مفهوم ثانی فلسفی بدانیم، نمی‌توان گفت عدد اصل همه‌ی چیزها است. جهان نمی‌تواند از عدد، بلکه بالاتر، از هر مفهوم ثانی فلسفی ساخته شده باشد؛ زیرا معقول و مفهوم ثانی فلسفی، در واقع، ساخته‌ی ذهن ما هستند.^{۱۰}

۶- اقوال چهارگانه در تفسیر رأی فیثاغورس

در توجیه رأی فیثاغورس و بیان مرادش از این که عدد اصل اشیا است، چهار قول گزارش شده‌است:

۱-۶ عدد و ساختار جهان طبیعت

در زمان فیثاغورس اعداد را با حروف نشان می‌دادند؛ مانند حروف ابجدی که ما به کار می‌بریم. فیثاغورس گفت به جای این که اعداد را با حروف نشان دهیم، با نقطه، دایره/کره‌ی کوچک نشان دهیم؛ بنابراین عدد یک را با یک نقطه/دایره/کره، و عدد دو را با دو تا و... نمایش دهیم؛ شاید «تاس» و بازی «دومینو» از همان زمان به یادگار مانده باشد.

از طرفی فیثاغورس قایل بود که هیچ موجودی در جهان نیست که نتوان آن را با تعدادی نقطه/کره/دایره نشان داد. مربع را می‌توان با اعداد خاصی به نمایش گذاشت.

اعداد ۱، ۴، ۹، ۱۶، ۲۵، ۳۶، ۴۹ و... اعداد مربعی هستند:





از طرفی برخی اعداد مستطیلی اند: ۲، ۶، ۱۲، ۲۰ و.....
برخی دیگر از اعداد نیز، اعداد مثلثی هستند: ۱، ۳، ۶ و.....
بعدها اعداد مکعبی را هم افزود که می‌توان با آن‌ها مکعب یا شکل فضایی درست کرد؛ به این ترتیب وی اعداد هرمی را نیز ساخته بود.

در واقع کشف فیثاغورس این بود که اگر بخواهیم شکلی بسازیم، خواه آن شکل نقطه باشد، خواه خط که بعد دارد، خواه سطح که دو بعد دارد و خواه حجم شکل فضایی و سه بعدی، می‌توانیم با تعدادی دایره/کره آن را بسازیم؛ پس گویا می‌توان گفت هر یک از موجودات جهان از اعداد درست شده‌اند. شاید با توجه به همین نکته باشد که در بیشتر زبان‌ها عمل شمارش و محاسبه با کلمه و واژه‌ای بیان می‌شود که به معنای سنگ‌ریزه است؛ در عربی احصاء، از حصی به معنای سنگ‌ریزه و در انگلیسی calculus=از calcul= به معنای سنگ‌ریزه است. گویا در محاسبه و شمارش با سنگ‌ریزه سروکار داریم؛ شاید این امر نیز یادگار دوران فیثاغورس باشد.

۱. همه‌ی اشیای جهان از طریق تعابیر و اشکال منتظم هندسی قابل بیان نیستند.

۲. اشکال هندسی نیز محدودند.

۳. نکته‌ی دیگری که مبنای آن را خود فیثاغورس کشف کرد، این بود که در مثلث قائم‌الزاویه مربع وتر با مجموع مربع‌های دو ضلع دیگر مساوی است؛ حال اگر مثلث قائمه‌الزاویه متساوی‌الساقین باشد که طول هر ساق یک سانتی‌متر باشد، خواهیم داشت: $a^2 = 2$ $\Rightarrow a^2 = 1^2 + 1^2$ و $a^2 = b^2 + c^2$ و طول وتر این مثلث برابر $\sqrt{2}$ ($a = \sqrt{2}$) خواهد بود. چنین عددی را که بعدها اعداد اصم گفتند، با هیچ کدام از نقطه/دایره/کره‌ها نمی‌توان نشان داد؛ یعنی طول وتر چنین مثلث‌های قائم‌الزاویه‌ای عدد اصم است؛ در مقابل، عدد گویا از طریق سنگ‌ریزه یا نقطه/کره/دایره قابل نمایش دادن است.

شگفت‌انگیز این که کشف اخیر در انجمن فیثاغوریان به عنوان سر و راز تلقی شد، تا اصل این که عدد اصم همه‌ی اشیای است خدشه‌دار نشود. یکی از اعضای انجمن آنان - که بعدها این سر را آشکار ساخت - در دریا غرق شد و



فیثاغوریان درباره‌ی او داستان‌ها پرداختند؛ مبنی بر این که خدایان بر وی خشم گرفتند.^{۱۶}

۶-۲- موسیقی و اختلاف یا هم‌آهنگی موجودات

فیثاغورس موسیقی‌دان بود؛ فیثاغوریان نیز به موسیقی بها می‌داده‌اند. پژوهش‌های آنان در زمینه‌ی اعداد و نظریه‌ی حد و نامحدود، فیثاغورس را به کشف و مطالعات مهمی در موسیقی و «شناخت آوازا» رهنمون شد.

قول دوم برای توجیه نظر و اصل فیثاغوری در باب این که اصل اشیا از عدد است، به موسیقی ارتباط پیدا می‌کند؛ یک قطعه‌ی موسیقی با صداها و آوازهای گوناگون زیر و بم، شاد و اندوهگین، بلند و کوتاه و... تفاوت و اختلافشان به لحاظ فیزیکی، روان‌شناختی و غیره در واقع به فاصله‌های گام‌ها و نت‌های این قطعه‌ی موسیقی قابل ارجاع و تأویل است؛ گام‌ها و فاصله‌ها نیز از طریق اعداد تعیین می‌شود و قابل تبیین و توضیح است؛ یعنی تفاوت کمی و عددی است. آنچه واقعاً سبب این تفاوت‌ها می‌شود، عدد است. هیچ تفاوت و اختلافی بین دو آواز و صدا نیست؛ مگر این که با عدد قابل بیان است.

سپس کسانی گفتند که این رمز موسیقی که او کشف کرده است؛ راه‌گشایی شده برای تبیین اختلاف موجودات جهان طبیعت. موجودات به رغم اختلافات در رنگ، شکل، اندازه، صورت، بو، مزه و... در واقع تنها اختلافشان اختلاف در عدد است و تفاوت‌هایشان با عدد قابل بیان است.^{۱۷}

برای این قول دوم، تقریر دومی نیز گفته‌اند در تقریر نخست - که در بالا آوردیم - اختلاف صداها و آوازا را در موسیقی و اختلاف موجودات عالم طبیعت را به اعداد ارجاع می‌دانند؛ اما در این تقریر نظم و هم‌آهنگی آوازا و صداها را از یک سو و نظم و هم‌آهنگی موجودات در طبیعت را از دیگر سو به اعداد ارجاع می‌دهند. در این رأی گفته می‌شود نظم و هم‌آهنگی‌ای که در هم‌نوازی یک گروه موسیقی وجود دارد، به دلیل یک سلسله اعدادی است که همه‌ی نوازندگان در نظر می‌گیرند و رعایت می‌کنند. اگر این ائتلاف‌ها و نسبت‌های عددی - که به آن‌ها نسبت ائتلافی می‌گویند - رعایت نشود، سبب گوش‌خراشی صدا می‌شود؛ پس نظم و هماهنگی موجود به اعداد باز می‌گردد.





از سوی دیگر فیثاغوریان جهان طبیعت را دارای نظم و هم‌آهنگی می‌دانستند. از این رو نظم جهان طبیعت را نیز مرهون و معلول یک سلسله نسبت‌های عددی می‌دانستند؛ یعنی خداوند برای برقراری این نظام یک سلسله نسبت‌های عددی را در نظر گرفته و به کار برده‌است. به دیگر بیان کار خداوند در آفرینش جهان و نظم و هم‌آهنگی آن مانند کار رهبر گروه موسیقی است. این همان چیزی است که در زبان فیثاغوریان «نظم موسیقایی» جهان خوانده شده است. شعرا و عرفای مسلمان نیز در برخی از اشعار خود به این مطلب اشاره دارند:

چیزیکی ماند بدان ناقور کل

نالهی سرنا و تهدید دهل

از دوار چرخ بگرفتیم ما

پس حکیمان گفته‌اند این لحن‌ها

می‌سرایندش به تنبور و به طلق

بانگ چرخش‌های چرخ است این‌که خلق

نغز گردانید هر آواز زشت^{۱۸}

مؤمنان گویند کآثار بهشت

این‌که مولوی می‌گوید: «از دوار چرخ بگرفتیم ما» دقیقاً از فیثاغوریان اقتباس کرده است. شاید اهمیتی که عارفان به موسیقی می‌داده‌اند و بی‌اعتنایی آن‌ها به تحریم فقها در باب موسیقی به همین جهت بوده‌است. این‌ها معتقدند شنیدن موسیقی در واقع نظم کلی جهان را به یاد ما می‌آورد.^{۱۹}

در نقد قول دوم باید در نظر داشت که «نظم» مفهوم ثانی فلسفی است؛ «نظم» مفهوم ماهوی نیست که ماب‌ازایی در خارج از ذهن داشته‌باشد؛ در واقع نظم منشأ انتزاع دارد؛ یعنی ما از آیش و چینش خاصی که موجودات دارند، مفهوم نظم را انتزاع می‌کنیم؛ پس این قول منشأ انتزاع را معلوم می‌کند؛ اما تحقق خود اشیا را هرگز.^{۲۰}

کسانی گفته‌اند رأی فیثاغورس در این باب که اصل اشیا عدد است، بدیل رأی و قول فیلسوفان پیش از خودش نیست؛ یعنی بر خلاف نظر فیلسوفان قبلی که منظورشان از کلمه اصل «شیء نخستین» یا «ماده المود» بوده، مراد فیثاغورس از اصل امر دیگری است؛ برای مثال مراد او از این که اصل اشیا عدد است، سلطه، غلبه، و قداست عدد است؛ البته ارسطو درست خلاف این رأی را گفته است.



۶-۳- عدد، نماد اشیا و امور

در قول اول و دوم عدد به همین معنا به کار می‌رفت و از عدد همان مفهومی اراده و قصد می‌شد که امروزه می‌فهمیم؛ یعنی مراد از عدد معنای متعارف امروزی بود؛ اما در قول سوم عدد را به معنای آنچه امروزه به آن عدد می‌گوییم، به کار نمی‌برند؛ بلکه عدد نوعی نماد است؛ به دیگر بیان ما با کاربرد هر عددی نوعی اشاره به یک موجود داریم؛ بنابراین وقتی فیثاغورس و فیثاغوریان عدد چهار را به کار می‌برند، به عدالت و زمانی که عدد سه را استعمال می‌کنند، به ازدواج و با عدد هشت به عشق اشاره می‌کنند و... از این رو کسانی گفته‌اند که مراد او و آن‌ها از این که عدد اصل اشیا است، آن است که هر عددی به چیزی اشاره دارد و جهان و اشیای طبیعت، حاصل دست به دست هم‌دادن هفت یا هشت پدیده یا بیشتر است.^{۲۱}

قول سوم: افزون بر مطلب بالا، مؤید دیگری نیز دارد:

یکی از ویژگی‌های فیثاغورس باطنی یا ازوتریک بودن تعلیمات و آموزه‌های او است. تعلیمات ازوتریک در مقابل تعلیمات اگزوتریک در تاریخ فکر و فرهنگ است؛ به عنوان مثال فقیه، حقوق‌دان، فیزیک‌دان، ریاضی‌دان و... آموزه‌هایشان را در ملاً و منظر عام و در برابر دید و نظر همگان عرضه می‌کنند و دغدغه و واهمی محرم و نامحرم ندارند. اندیشناک گنجایی شنونده‌ها و شاگردان نیستند؛ اما عارف چنین نیست؛ معلم عرفان ممکن است در درس آزاد برخی مطالب در خور فهم همگان را برای همه عرضه کند، اما همه‌ی مطالب را نمی‌تواند برای همگان عرضه بدارد. عده‌ای را گلچین می‌کند که صاحب سر بوده، ظرفیت دریافت تعالیم را آمیز و باطنی را داشته‌باشند و برای آنان آموزش‌های ازوتریک و باطنی ویژه‌ای دارد. شاید نخستین فیلسوف یونان قدیم که تعالیمش ازوتریک و باطنی بوده‌است، فیثاغورس باشد و برای این که مطالبش فاش و آشکار نشود، آن‌ها را به صورت رمزی می‌نوشته و برای این مقصود مفاهیم را با اعداد نشان می‌داده‌است.^{۲۲}





بنا بر قول سوم این که فیثاغورس و فیثاغوریان می‌گفته‌اند جهان از عدد ساخته شده است، به این معنا است که جهان از چیزهایی ساخته شده که اعداد نماد آن‌ها است. این دیدگاه را نظریه‌ی نمادگرایی می‌گویند؛ یعنی قراردادن نماد شیء به جای خود شیء.

در نقد این قول باید گفت که ما نمی‌توانیم بفهمیم جهان از چه چیز یا چیزهایی ساخته شده است. نهایت این است که تنها برخی از اعداد را که در آثار فیثاغوریان آمده، می‌دانیم نماد چه چیزهایی هستند؛ اما به همی اعداد آگاهی نداریم.

۶-۲- فهم جهان از راه روابط عددی

ویلیام ریز می‌گوید ما باید نظر فیثاغورس را چنین توجیه کنیم که مراد وی- از این که اصل اشیا عدد است- این است که فهم و تفسیر و تبیین جهان جز از راه روابط عددی امکان‌پذیر نیست؛ به بیان دیگر شناخت جهان جز از طریق گزاره‌هایی که در آن‌ها روابط عددی بیان می‌شود، ممکن نیست.^{۲۲}

روشن است که اقوال قبلی همه اقوال وجودشناختی بودند؛ ولی این قول یک تفسیر معرفت‌شناختی از نظریه‌ی فیثاغوری است. سه قول قبلی می‌گفتند جهان از چه چیز یا چیزهایی درست شده؛ ولی این قول می‌گوید فهم و شناخت ما از عالم واقع باید مبتنی بر عدد و روابط عددی باشد؛ به عبارت دیگر آن سه قول با جنبه‌ی ثبوتی جهان سر و کار دارد و این قول با عالم معرفت و شناخت یا با جنبه‌ی اثباتی جهان.

ریز می‌خواهد رأی را که امروز بر روند علم مسلط است، به فیثاغورس نسبت دهد. امروزه می‌گویند در قانون تجربی باید مفاهیم کمی استعمال شده باشد. به کاربردن مفاهیم کیفی به جای مفاهیم کمی گرچه در ظاهر قانونی بیان شده است؛ اما در واقع بر اساس قانون تجربی، قانونی بیان نشده است. مفاهیم کیفی حدی ندارد و قابل تصدیق یا تکذیب نیست. مفاهیمی مانند «خیلی»، «نظم»، «زیاد» از این قبیل است. گزاره‌های حاوی چنین مفاهیمی هیچ‌گاه احتمال صدق و کذبشان به فعلیت نمی‌رسد؛ لذا گفته‌اند علوم برای پیش‌رفت باید رو به کمی شدن بروند؛ به همین دلیل فیزیک، شیمی و مکانیک را پیش‌رفته‌تر می‌دانند؛





چرا که کمی‌ترند. از طرفی به ترتیب زیست‌شناسی، روان‌شناسی و جامعه‌شناسی کم‌تر پیش‌رفته‌اند؛ چرا که کمتر از فیزیک، شیمی و... کمی‌اند.^{۲۴}

۷- انسان‌شناسی فیثاغوریان

۷-۱- مقدمه

فیثاغورس غایت قصوای حیات انسان را پیوند و ارتباط با خدا می‌دانست. اساساً ارزش، معنا و هدف حیات انسان‌ها به این است که با خدا ارتباط پیداکنند.^{۲۵} نباید گمان کرد که منظور او از خدا، خدای پاک، مجرد و پیراسته‌ای است که به عنوان مثال در اسلام مطرح است؛ چرا که تفکیک دقیق بین مجرد و مادی از زمان سقراط به بعد رخ داده و در زمان فیثاغورس تلقی از خدا چنان پاک، پیراسته و منزّه از زمان، و مکان و... نبوده‌است. وانگهی در یونان قدیم تصور شرک‌آمیزی از خدا وجود داشته‌است و معتقد به چند خدا بوده‌اند، واژه‌ی Divine نیز به معنای خدای احد و واحد نیست؛ خدای احد و واحد را با واژه‌ی God نشان می‌دهند؛^{۲۶} بدین ترتیب غایت حیات انسانی ارتباط الهی یافتن است؛ باید بکوشیم با خدا پیوند داشته باشیم. غایت روحانی زندگانی انسان اتحاد با خدا است و جز در سایه‌ی رسیدن به خدا غایت روحانی زندگی ما جامعه‌ی عمل نخواهد پوشید؛ هر چند به عنوان مثال غایت زیست‌شناختی آن محقق شود.

ارتباط و پیوند با خدا نظم، انضباط و سامان‌یافتگی زندگی فردی و اجتماعی را در پی خواهد داشت. ارتباط الهی یافتن سبب می‌شود انسان بداند چه باید بکند و چه نباید بکند؛ سبب می‌شود انسان به بایسته‌ها و نبایسته‌ها و به هنجارهای رفتارش، هم در زندگی فردی و هم در زندگی اجتماعی در تعامل با دیگران و نهادهای جامعه علم پیدا کند. قانون اساسی و سایر قوانین و نظام حقوقی در جامعه تنها در سایه‌ی ارتباط با خدا معنا پیدا می‌کند. نظم و سامان زندگی فردی و اجتماعی به معنای رعایت قوانین است؛ اما انسان خود نمی‌تواند قانون‌گذار باشد؛ از این رو قوانین و حقوقی معتبرند و دارای ارزش که از ارتباط الهی ناشی شده‌باشند.^{۲۷}

از سوی دیگر فیثاغورس ارتباط با خدا را تنها از طریق فلسفه یعنی از طریق جست‌وجوی حقیقت ممکن می‌داند.^{۲۸} برای تبیین چگونگی رستگاری انسان





از طریق فلسفه نوعی انسان‌شناسی و به بیان دقیق‌تر نوعی سنخ‌شناسی از انسان
ارایه می‌دهد.

۷-۲- طبقه‌بندی انسان‌ها

۱. انسان عاشق لذت؛

۲. انسان عاشق موفقیت؛

۳. انسان عاشق حکمت.

انسان عاشق لذت در پی آن است که آنچه را ملایم طبع و سازگار با بدن
و مطلوب غرایز است، تحصیل کند؛ تلاش می‌کند اوضاع و احوالی مساعد با بدن و
امیال و غرایز پدید آورد. چنین انسانی ارزش‌ها را در امور هشت‌گانه‌ی زیر
می‌داند: خوراک، پوشاک، آشامیدن، آرمیدن، برخورداری از هم‌آغوشی و لذت
جنسی، مسکن، تفریح و تفریح.

انسان عاشق موفقیت از طبقه‌ی پیشین بالاتر است؛ او از لذت‌ها چشم
می‌پوشد تا به امری والاتر و بالاتر دست یابد؛ چنین انسانی غایت قصوای زندگی
را در دستیابی به موفقیت و پیروزی می‌داند؛ گویا در مسابقه‌ای با دیگران
شرکت دارد و می‌خواهد گوی سبقت را از دیگران برآید؛ از لذت‌ها چشم
می‌پوشد؛ از برخورداری‌های بدن دریغ می‌ورزد تا به پیروزی نایل آید. برای او
صبغه‌ی اجتماعی زندگی اهمیت بیشتری از صبغه‌ی فردی آن دارد؛ همواره خود
را در مسابقه احساس می‌کند. معمولاً مردان سیاست، انسان‌های در پی قدرت و
جاه و مقام، ماجراجویانی که در پی اکتشافات، مسافرت‌های دریایی و فضایی
بسیار خطرناک و اعمال ورزشی خطرناک هستند، در این طبقه جای می‌گیرند.

انسان‌هایی نیز وجود دارند که هم لذت‌ها و هم دستیابی به موفقیت‌ها را
نادیده می‌گیرند؛ نسبت به همه‌ی این امور بی‌اعتنا هستند. غایت قصوای این دسته
از انسان‌ها دستیابی به حکمت است. فیلسوفان - که به نظر او در این طبقه جای
می‌گیرند - لذت و پیروزی را کنار گذاشته‌اند. انسان در جست‌وجوی حکمت در
والاترین جایگاه انسانی جای دارد.^{۲۹}



۷-۳- سنخ‌شناسی انسان‌ها

تا این جا انسان‌ها را بر اساس رفتار مطلوب آن‌ها طبقه‌بندی کردیم؛ اما می‌توان انسان‌ها را از جهت سنخ روانی یا حالت روان‌شناختی نیز طبقه‌بندی کرد:

۱- انسان‌های کنج‌کاو کسانی‌اند که ساختار روانی آن‌ها کنج‌کاو و پرسش‌گری است؛ همواره در مقام پرس‌وجو و کندوکاوند؛ از چرایی رخ‌داده‌ها، چونی و چندی پدیده‌ها، ارتباط و پیوند اشیا و امور می‌پرسند؛ می‌خواهند علل و عوامل روی‌داده‌ها را بیابند؛ تبیین خردپذیری از جهان پیرامون خود به دست آورند.

۲- انسان‌های جاه‌طلب کسانی‌اند که ساختمان روحی و روانی آن‌ها چنان است که همواره در اندیشه‌ی تفوق و برتری بر دیگران هستند؛ در پی مباحث نظری نیستند؛ هرگز در اندیشه‌ی پی‌بردن به علل، غایات و معنای پدیده‌ها نیستند. اینان صحنه‌ی زندگی را اجتماعی می‌بینند و خود را در میدان کارزار و مسابقه‌ای احساس می‌کنند که باید همه‌ی تلاش و کوشش خود را برای پیروزی بر رقیب به کار گیرند.

۳- انسان‌های طماع انسان‌هایی هستند که به لحاظ ساختمان روحی و سنخ روانی، نه روح کنج‌کاو و پرسش‌گری دارند و نه در تکاپوی پیروزی و برتری نسبت به دیگران هستند؛ ساختار روانی ایشان چنان است که گویی به دور از جامعه می‌زیند و از این رو در پی برآوردن همان نیازهای بدنی هستند.^{۲۰} روشن است هر یک از این انسان‌ها هدف و غایتی متفاوت با دیگری دارد؛ گروهی در پی حکمت، گروه دوم در پی توفیق و گروه سوم در پی لذت هستند. در پاره‌ای از نوشته‌های فیثاغوریان از حکمت به معرفت، از موفقیت به احترام و افتخار و همین طور از لذت به منفعت تعبیر شده‌است. گاهی به این‌ها امیال انسانی نیز می‌گویند.

۷-۴- دیدگاه افلاطون در باب نفس

در این جا به جاست به مناسبت دیدگاه فیثاغورس در باب سنخ‌های روان‌شناختی انسان نگاهی به نظریه‌ی افلاطون مبنی بر «سه جزئی بودن نفس انسان» داشته‌باشیم. از آن جا که تعبیر جزء- که مفهومی کمی است- برای نفس

